درباره حسين محجوبى

**میله‌های چوبى زندان!**



محمد شمخانى

پارك ساعى اگر نگوييم بهترين، بزرگ‌ترین تابلويى است كه «حسين محجوبى» تا به سن ۷۴سالگى، به كمك خدا آفریده است و همين هميشه و همواره ما را ياد تابلوهاى مينياتورى او می‌اندازد.محجوبى تقريباً تمام دنيا را گشته است و از آن همه، سبزی‌هایش را به خاطر سپرده و در تابلوهايش پياده كرده است........

متولد ۱۳۰۹ لاهيجان

فارغ‌التحصیل رشته نقاشى از دانشكده هنرهاى تزئينى دانشگاه تهران ۱۳۳۸

برگزارى ۳۸نمايشگاه انفرادى نقاشى در گالرى صبا، بورگز، سيروس (پارس)، سن پل (استكهلم)، انجمن فرهنگى فرانسه، بنگستون (استكهلم)، موزه هنرهاى معاصر تهران و...

شركت در بسيارى از نمایشگاه‌های گروهى در كشور و خارج از كشور

خلق آثارى در زمينه معمارى، پارك سازى و فضاى سبز مثل پارك ساعى تهران و...

تأسيس گالرى «آشيان نقش و مهر»

كسانى كه توى اين شهر شلوغ سراغى از فضاهاى سبز گرفته باشند و از آنجا سرى به پارك ساعى زده باشند، تابلوهاى زنده‌ای را می‌بینند كه انگار دست هنرمند هنوز مشغول جان بخشيدن به آن‌هاست. كمى آن‌طرف‌تر از پارك ساعى، نقاشى زندگى می‌کند كه روزهايش را در همین فضاى سبز آغازمى كند و در منظره‌هایی سرسبزتر ادامه می‌دهد.

پارك ساعى اگر نگوييم بهترين، بزرگ‌ترین تابلويى است كه «حسين محجوبى» تا به سن ۷۴سالگى، به كمك خدا آفریده است و همين هميشه و همواره ما را ياد تابلوهاى مينياتورى او می‌اندازد.محجوبى تقريباً تمام دنيا را گشته است و از آن‌همه، سبزی‌هایش را به خاطر سپرده و در تابلوهايش پياده كرده است.

آخرين تابلوى او كه روى چهارپايه و نزديك پنجره در حال شكل گرفتن است درختى است كه بيشتر شماى يك مجسمه را دارد و گذار فصل‌ها را يكجا و دريك پلان نشان می‌دهد.

در آثار او آرامشی سرشار از دقت موج می‌زند. آرامشی که حکایت از درون منتظم بک نقاش دارد. رنگ‌های تلطیف شده در آثار او مناظر بی‌بدیل بهاری را تداعی می‌کنند. گاه مخاطب می‌تواند به درون نقش‌های این هنرمند سری بزند و در مناظر رویایی آن گام بردارد. لطافت و ظرافت حاکم بر آثار این هنرمند قدری به آثار نقاشان ونیز نزدیک است. از سوی دیگر آرامش یک طبیعت رویایی که در آثار این هنرمند دیده می‌شود؛ بیننده را به یاد آثار نقاشان منظره ساز هلندی می‌اندازد.

آثار او نگاهی عظمت گرا به طبیعت دارد. غالب درختان او یا بسیار بلند و یا بسیار پهن و وسیع هستند. البته این عظمت هیچ‌گاه جسمانی نیست. درختان محجوبی در عین آن که بسیار عظیم‌الجثه می‌نمایند، به ظرافت حریری پرنقش می‌مانند. تا بدان جا که می‌توان عبور نور را از آن‌ها احساس کرد.

یکی دیگر از عناصر در کار این هنرمند نقاش حیوان‌هایی هستند که بدن‌هایی نرم و پیچان دارند. در نمایش پیکر انسان‌ها نیز آثار محجوبی مایه‌هایی از مینیاتور را در آثار خود حفظ کرده است. این شباهت نه از جهت فرم که از جنبه برخورد با انسان به هنگام قرارگیری‌اش در محیط طبیعی قابل توجه است. انسان‌ها کوچک اندام و مستغرق در منظره طبیعی به نمایش درآمده‌اند. برخوردی که بیننده را به یاد نقاشی‌های مکتب تبریز صفوی می‌اندازد.

چيزى كه هنرمند در يكى از سفرهاى اروپایی‌اش به چشم ديده و به ذهن بخشيده تا تابلويى از آن بسازد.با اين همه سیروسفر محجوبى هنوز صفا و صميميت و سادگى دوران كودكى و نوجوانی‌اش را حفظ كرده است.

يعنى همان ۱۹ سالى كه در لاهيجان بوده و باليده و بزرگ شده است.

اين را نه فقط در گفتار، كه در همه حركات و سكنات اين هنرمند می‌توان ديد.

حركاتى كه گاه تا سرخ شدن پيش می‌رود و در نگاه‌های پر از شرم و حياى او خلاصه می‌شود.

جايى كه ما نشسته‌ایم هم يك طبقه از خانه اوست و هم يك گالرى كه گاهى نمايشگاهى در آن برگزارمى شود.بااین‌همه هیچ‌وقت از درخت‌های تبريزى و اسب‌های سفيد و یال‌های سرخ و افق‌های دور و نزديك خالى نيست و نمی‌شود و بيننده را درگير رؤياهاى دوردست و خالى از انسان و ماشين می‌کند.نمی‌دانم نبوده يا من هیچ‌گاه ندیده‌ام نقاشى محجوبى را كه انسان هم داشته باشند. خانه هست، اما خلوت. شهر هست، اما ساكت. منظره هست، اما با اسب.نگاه رمانتیکی دارد نقاش. پراست از رنج‌هایی كه به خاطر زارى و زوال طبيعت می‌کشد. بااین‌همه اما، خالى از لبخند نمی‌شود اين چهره ريزنقش و خيره به افق‌هایی می‌ماند كه آنجا و توى آن سالن نيست.

به آن مناظر تخت و زيبا نگاه می‌کنم كه با چند برگ بروشور و كاغذ برمی‌گردد.

يكى از كاغذها، نوشته كوتاهى است درباره نقاشی‌هایش، كه بيشتر لحنى شاعرانه دارد. می‌گوید: اين را يكى از دوستانم نوشته، كه قبلاً توى مجله فردوسى می‌نوشت و حالا سر ویراستار يكى از روزنامه‌هاست.می‌خوانم: «اسب‌ها در کدامین اندیشه‌ها غنوده‌اند؟ اين نمادهاى قدرت و بالندگى و مظاهر زيبايى و غرور و متانت و نجابت.درخت‌ها را نظاره می‌کنی؟ سمبل‌های استقرار و جوشش حيات و سيلان زندگانى را بر عرصه زمين؟

به گمان نقاش در این دايره عظيم و شگرف و حیرت‌زا كه هستى نام‌یافته است، آيا هسته يك اتم نوترينو (Notrino) تنها يك اتم كه به مثابه كل عالم است ـ و یک‌ذره بنيادى ـ پارتيكل (Particle) كل مجموعه اين عالم نيست؟»

و درجایی ديگر از اين متن: «اين محجوبى است: زائر نور و اشراق و نظاره‌گر فراسوها و بالاخره انسان، انسانى كه نمی‌داند بر عرصه اين گوى گردان و زير اين گنبد ازرق‌فام چه می‌گوید و چه می‌کند و مهم‌تر اينكه چه بايد بكند؟ حتى در عصر انقلاب فونيك و روزگار اينترنت و در این دايره ستم مدارى رهسپار كدامين شهر است؟...»با این‌که متن امضاى «ا ـ ض» را دارد، اما حرف‌ها از جنس همان چيزى است كه محجوبى دائم به آن می‌اندیشد و درباره آن حرف می‌زند.او پر از پرسش‌هایی است كه هيچ پاسخى براى آن‌ها ندارد. يادم می‌آید پنج سال پيش هم كه براى گفت‌وگو سراغش رفته بودم، همين حرف‌ها را می‌زد و همين دغدغه‌ها را داشت.

كمتر دیده‌ام هنرمندى این‌همه با هنرش عجين شده باشد.البته او فقط در همين منظره‌ها خلاصه نمی‌شود. كمى عقب‌تر كه برويم و به دوران دانشجويى او در دانشكده هنرهاى زيباى تهران بازگرديم، نقاشی‌های متفاوتى می‌بینیم كه طبيعت را در لایه‌های ديگرى از خود پنهان كرده است.آن‌قدر كه حتى گاهى كار تا انتزاع هم پيش رفته است: «در تمام ايسم‌هاى موجود در تاریخ هنر، يك دوره تجربه داشته‌ام اما هر نقاش و هنرمندى، بايد زبان وبيان خاص خود را پیدا کند.آن‌قدر كه هركسى كارش را ديد، بدون امضا هم بشناسد.»بعد بلافاصله شروع می‌کند به گفتن اينكه چطور درخت‌های تبريزى به درون نقاشى او راه یافته‌اند: «۳۶سال پيش نمايشگاهى داشتم از طبيعت شمال، كه هم به درون زندگى گيلان می‌پرداخت و هم به بيرون آن.

در این نمايشگاه چند منظره هم بود و در این منظره‌ها درخت‌های تبريزى، كه رشد سريعى دارد و انبوهى و تراكم آن در مساحت كم با آن خطوط صاف و عمودى چشمگير است.

در پس اين درخت‌ها (خطوط) افق‌های پشتاپشتى به چشم می‌خورد، كه به لحاظ منظره سازى برايم جالب و جذاب می‌نمود.

از اين نمايشگاه مرحوم جلال آل احمد و سيمين خانم هم بازديد كردند و آل احمد روى درخت‌ها درنگى كرد و از من خواست كه حتماً آن‌ها را ادامه بدهم.اين درخت‌ها رفته‌رفته به ويژگى آثارم تبديل شد و در آن‌ها باقى ماند.»

محجوبى به درك و دريافت بيننده ايرانى هم زياد فكرمى كند و هنگام حرف زدن از نقاشی‌هایش، به آن‌هم اشاره می‌کند.

آن‌قدر كه می‌توان گفت بعد از طبيعت، اين توده مردم هستند كه او را وامی‌دارند كه به منظره سازى بپردازد و از اين رؤياى اغراق‌آمیز هستى و حيات انسان امروز دست نكشد.

نقاشى را از روز اول مدرسه آغازمى كند و در سيزده چهارده‌سالگی سفارش‌هایی خرد می‌گیرد و راهش را تا حدودی پيدا مى‌كند.

در ۱۹ سالگى از دبيرستان «البرز» تهران فارغ‌التحصیل و وارد دانشكده هنرهاى زيبا می‌شود.سال آخر دانشكده با يك گروه داخلى و خارجى مشغول به كار شهرسازى می‌شود. سال ۱۳۴۲ براى طراحى و اجراى پارك ساعى به سازمان پارک‌های شهردارى می‌رود و تا سال ۱۳۵۵ مشغول طراحى و بازسازى بسيارى از پارک‌های تهران و شهرهايى چون تبريز و اصفهان و... می‌شود.آخرين فعاليت او در این زمينه طراحى قسمت ورودى پارك «ملت» تهران به‌حساب می‌آید:«پارك ساعى اولين كار طراحى و پارك سازى من بود كه ارزان‌ترین پارك تهران هم به شمارمى رفت.چون اين كار را با مصالحى از خود محيط و محل‌های نزديك به آن انجام دادم. اعتقاد من به گل و گياه و درخت و طبيعت مرا در این كار بسیار کمک می‌کرد.»با محجوبى به‌سختی می‌توان درباره چيزى جز هستى و حيات و طبيعت و عشق حرف زد. چيزى نيست كه او بگويد و به اين واژگان كليدى ختم نشود.او براى خودش جهان‌بینی خاصى دارد: «چون الگوى من در نقاشى حركت عالم هستى است و سمبل آن اتم است، سعى می‌کنم كه با تمام ذرات وجودم اين هستى را حس و حفظ كنم و آن را در تابلوهايم ـ كه زمينه اصلى آن طبيعت بدون ماشين است ـ به بیننده‌هایی القا كنم كه با اين اصل از حيات فاصله گرفته‌اند و در چنبره ماشينيزم خورد شده‌اند و گرفتار انواع آلودگی‌های تكنولوژى. می‌خواهم كارى كنم كه آن‌ها پيرامون خود را خوب بنگرند و آن شور عاشقانه‌ای را كه طبيعت در نهادشان گذاشته، كشف كنند.»محجوبى تا حدودى وامدار نقاشى كلاسيك ايران است و از ظرفیت‌های آن در نقاشی‌هایش بهره می‌برد. او سه عامل «ديد» و «دقت» و «تعادل» را مهم‌ترین ويژگى نقاشی‌هایش برمی‌شمارد و درباره وجوه اختلاف و اشتراك آن‌ها با مينياتور می‌گوید: «من آن ظرافتى را كه توى مينياتور ايرانى حرف اول را می‌زند، در آثارم حفظ می‌کنم و از قلم‌مو بهره می‌برم. سوژه‌های مينياتور به‌طور مشخص داستان‌های منظوم بوده و كاربردش در دستگاه‌های ديوانى و دربارى. در كار من ولى كل فلسفه حيات نمود دارد. من پرسپكتيو را به‌طور كامل در آثارم رعايت می‌کنم تا انسان را به اشراق و به افق‌های دوردست ببرم. از اين گذشته نقاشی‌های من در ابعاد بزرگ اجرا می‌شود.»

اين هنرمند همچنين درباره آفرينه هايش معتقد است: «كارهاى من برخلاف ظاهر ساده و همه فهم شان، هميشه برانگيزنده برداشت‌ها و تأویل‌های مختلفى بوده و هست. مثل تفسيرى كه خیلی‌ها از درخت‌های تبريزى من در مقايسه با میله‌های زندان دارند و آن را نشانه گرفتارى انسان می‌دانند. میله‌هایی كه پشت آن‌ها ـ آن‌سوی جايى كه بيننده ايستاده است ـ اسب‌ها آزادانه و عاشقانه به زندگى می‌پردازند. خیلی‌ها مرا و انسان‌های ذهنى مرا این‌سوی درخت‌ها و بيرون از كادر می‌بینند و درخت‌ها را حدفاصل خود و طبيعت پيرامون خود می‌شمارند.»

اگر به اسب‌های محجوبى دقت كنيم، به نكات جالبى می‌رسیم. شكل و شمايل و تعداد آن‌ها هميشه يادآور نكته مهمى است. رويارويى دو اسب سیاه‌وسفید در تابلوهاى او يكى از اسطوره‌های ايرانى را بازگو می‌کند. اسب سفيد با يال و دم طلايى همان «تيشتر» يا نماد و مظهر خرمى و زيبايى و خرد و باران است و اسب سياه با يال و دم‌بریده همان «اپوش» يا مظهر خشكى و خرابى و ويرانگرى است.

با سه اسب مضمون «حيات» را نشان می‌دهد كه در ترکیب‌ها و ترکیب‌بندی‌های مختلفى آمده است. در بعضى تابلوها به اسطوره «آناهيتا» اشاره دارد كه از چهار اسب سفيد هم‌نژاد تشكيل شده است و نماد چهارعنصر ابر و باران و مه و تگرگ است. اسب‌هایی كه به ایران‌زمین می‌تاختند و درجاهایی كه لازم بود، ۱۰ هزار گوسفند، هزار گاو و صد اسب را براى آبادانى گسيل می‌داشتند. نقاش مضمون «جاودانگى حيات» را هم به‌صورت چهار اسب كه نماد و نشانه چهارفصل به حساب می‌آیند، نشان می‌دهد. اين مورد آخر را براى كمپانى اروپايى «هرمس» هم طراحى كرده تا آن را در محصولات خود به نمايش بگذارد. چهار فصل اما به ‌صورت‌های ديگرى هم در تابلوهاى محجوبى آمده است. گاهى آن را نه با چهار اسب كه روى يك درخت و با طیف‌های مختلف رنگ نشان داده و می‌دهد. خلاصه پاكى طبيعت و طلوع آن را در همه تابلوهاى اين هنرمند به صورتى اغراق‌آمیز می‌توان ديد و در آن درنگ كرد. اين پاكى و خلوت اما، درست نقطه مقابل آن چيزى است كه به چشم می‌بیند. زشتى و شلوغى تهران از سوژه‌هایی است كه دائم و با تأسف بسيار بدان می‌اندیشد و هیچ‌گاه روى بوم نمی‌آورد.

درباره اين شهر حرف زياد دارد و به خاطراتش رجوع می‌کند: «سال ۱۳۳۵ براى سر و سامان دادن به شهر تهران و طبق ضوابط شهرسازى دنيا، از شهر سازان اروپايى و آمريكايى گروهى تشكيل شد كه ابتدا به‌جای اينكه بيايند و در جاى ديگرى ساختمان جديدى براى شهردارى بسازند، آن ساختمان زيباى سابق را هم خراب كردند و ساختمان زشت مخابرات (توپخانه) را جاى آن ساختند. متأسفانه در ادامه كار شهرسازى نيز عوض اينكه تهران را به صورت منطقه‌ای با پیش‌بینی‌های دقيق بنا كنند، با دخالت مقامات نامربوط به خود حق دادند كه طرح‌های ارائه‌شده براى ۲۵ سال آينده را تغییر بدهند و به‌صورت وحشتناك امروزى دربياورند.

شهرى بسيار آسیب‌پذیر و سراپا درد و رنج براى ساكنان آن كه به هيأت هيولاى غیرقابل‌تصوری درآمده است و مظهر آلودگى هوا و صدا و ساير ناهنجاری‌های زیست‌محیطی شده است. با اينكه شهردارى رقم‌های عظيمى را براى نگهدارى فضاهاى زيباى موجود هزينه می‌کند، متأسفانه و در آینده‌ای نه‌چندان دور، به‌راحتی و به علت يك عارضه ساده و طبيعى ـ نبودن آب ـ همه اين دستاورد چشم‌نواز ظرف چند ماه نابود خواهد شد. به خاطر اينكه کلان‌شهر تهران به مساحتى در حدود ۸۰۰ کیلومترمربع درآمده است. شهرى كه قرار بود با برآورد دقيق شهرسازى براى ۲۵ سال بعد، حدود پنج و نيم ميليون جمعيت درخود و توابع خود داشته باشد. تهران قرار بود شامل محدوده‌ای ميان شميرانات (در شمال)، نازی‌آباد (در جنوب)، كاروانسراى سنگى (در غرب) و تهران‌پارس (در شرق) باشد و با عمودى سازى آن جمعيت مذكور را در خود جا بدهد.»و بعد چند لحظه سكوت می‌کند و توى فكر می‌رود و می‌پرسد: «به نظر شما چه خواهد شد؟» اين سؤال را چند بار ديگر هم پرسيده است، اما نه خودش و نه من پاسخى به آن نداده‌ایم. دوباره برمی‌گردد به گذشته و می‌گوید: «زمانى كه من براى ساخت پارك ساعى مأمور شدم، حدود ۱۰۱۸ طرح تصویب‌شده بود كه تاكنون موفق به اجراى بسيارى از آن‌ها نشده‌اند. با اينكه خيلى از طرح‌ها و بزرگراه‌ها از گذشته طراحى و پیش‌بینی‌شده است، اين شهر بى منطق همان‌طور به گسترش انفجارى خود ادامه داده و می‌دهد. اميدوارم پیش‌بینی دانشمندان زلزله‌شناس در مورد اين شهر تحقق نيابد و بتوان با گماردن مسؤولان دلسوز و آگاه جلوى پيشرفت تهران و جمعيت انسانى آن را گرفت.»مثل هميشه حس می‌کنم كه حرف‌های زيادى زده‌ایم و هنوز چيزى نگفته‌ایم. پيرمرد اما هنوز سرزنده و سرحال است و همچنان لبخندى به لب دارد كه در چشم‌هایش می‌توان ديد. حالا ميان خودم و او رديفى از درخت‌های تبريزى می‌بینیم كه پشت آن‌ها نقاشى آرام و آزاد مشغول دل سپردن به طبيعت است. اين بار كه از پارك ساعى می‌گذرم، جز نقاشی‌های او چيزى به خاطر نمی‌آورم!

- این مقاله ابتدا در مجموعه «مهرگان» و در جشن‌نامه مشاهیر معاصر ایران به سفارش و دبیری محسن شهرنازدار تهیه و منتشر شده است. پروژه مهرگان که در موسسه فرهنگی- مطبوعاتی ایران به انجام رسید؛ به معرفی نخبگان ایرانی متولد 1290 تا 1330 خورشیدی می‌پرداخت. بخشی از این پروژه سال 1383در قالب کتاب منتشر شده است.

- ویرایش نخست توسط انسان‌شناسی و فرهنگ: ۱۳۹۶

- آماده‌سازی متن: فائزه حجاری زاده

-این نوشته خُرد است و امکان گسترش دارد.برای تکمیل و یا تصحیح اطلاعات نوشته شده، به آدرس زیر ایمیل بزنید:

elitebiography@gmail.com